

بسمه تعالی

منتخب واژه‌های کاربردی

در

قرآن کریم

دکتر علی غضنفری

ابق اَبْلَقَ گریختن ابق العبد عبد اَبِقِ اِذْ اَبَقَ اِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ صافات ۱۴۰ وقتی یونس(ع) به سوی کشتی باری فرار کرد.

اَزَّ اَزَّ جوشیدن شدید اَزَّتِ الْقَدْرُ دِیْگَ به شدت جوشید؛ اَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكٰفِرِينَ تَوَّزَّهُمْ اَزًّا مَرِيْمَ ۸۳ ما شیاطین را بر کفار فرستادیم تا آنان را به شدت به سوی گناه تحریک کنند.

اَصْرَ اَصْرَ بستن به زور اَصْرَتْهُ او را حبس کردم مَاصِلًا محل بستن کشتی، لنگرگاه وَيَضَعُ عَنْهُمْ اِصْرَهُمْ اعراف ۱۵۷ پیامبر بارهای سنگین و و زنجیرها را از دوش اهل کتابی که پیرو وی شده است، بر می‌دارد.

- سنگینی لا تَحْمِلْ عَلَيْنَا اِصْرًا بقره ۲۸۶ سنگینی بر عهده ما نگذار.

- عهد مؤکد اَقْرَرْتُمْ وَاخَذْتُمْ عَلَيَّ ذٰلِكُمْ اِصْرِي آل عمران ۸۱ خطاب به انبیاء و پیروان آنها؛ اِصْرَ طناب و میخ خیمه اَيْصَرَ بالشتک روی شتر برای نشستن.

اَمَد اَمَد مدت طولانی تُوَدُّ لَوْ اَنْ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ اَمَدًا بَعِيدًا آل عمران ۳۰ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْاَمَدُ حديد ۱۶، مانند ابد است، ولی ابد حد ندارد. امد حد زمانی دارد. امد به اعتبار نهایت زمان گفته می‌شود.

انم انام مخلوقات آشکار بر زمین، جن و انس وَالْاَرْضَ وَضَعَهَا لِلْاِنَامِ رحمن ۱۰

ای ای حرف استخبار و استفهام اَيًّا مَاتَدْعُوْا فَلَهُ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰی اسراء ۱۱۰ اَيِّمَا الْاَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ قصص ۲۸؛ ای حرف جواب و فقط قبل از قسم قُلْ اَيُّ و رَبِّي اِنَّهُ لَحَقُّ يُونُسَ ۵۳؛ ای و آ و ایا حرف ندا اَيَّا ضمير منفعل منصوب اياك نعيد فاتحه ۵ وَ قَضَى رَبِّكَ اَلَّا تَعْبُدُوْا اِلَّا اِيَّاهُ اسراء ۲۳؛ اَيَّان اسم برای سؤال از زمان، کی اَيَّانَ مَرْسِيْهَا نازعات ۴۲ وَ مَا يَشْعُرُوْنَ اَيَّانَ يُبْعَثُوْنَ نمل ۶۵ اَيَّانَ يَوْمَ الدِّينِ ذاريات ۱۲. آیه علامت و نشانه لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَاخْوَتِهِ اَيَّاتٍ لِّلْسَائِلِيْنَ يوسف ۷، واژه از تَأَيِّي به معنای پایداری یا اوی به معنای پناه بردن است.

- ساختمان بلند اَتَّبَعُوْنَ بِكُلِّ رِيْعٍ اَيَّةٌ تَعْبَثُوْنَ شعرا ۱۲۸، معجزه و مَا نُرْسِلُ بِالْاَيَّاتِ اِلَّا تَخْوِيْفًا اسراء ۵۹، مراد معجزات موسی علیه السلام بود.

ایم اَيْمَ ج ایامی مصدر آن اَيْمَةٌ است، زن بی‌شوهر، مرد مجرد را ايم گویند وَأَنْكِحُوا الْاَيَّامِي مِّنْكُمْ نور ۳۲ ام الرجل، امت المرثه بی‌همسر شد.

بتر بَتَرَ قطع، بریدن، قطع شده، بریده شده اِنْ شَانِئَكَ هُوَ الْاَبْتَرُ کوثر ۳؛ خطبهٔ بتره بدون بسمله.

بتک بَتَكَ قطع کردن اعضا و مَوْ فَلْيَبْتِكُنَّ ءَاذَانَ الْاَنْعَامِ نساء ۱۱۹ ابلیس گفت بندگان را گمراه و فرمان دهم گوش چارپایان را بشکافند.

بتل بَتَلَ بریدن وَتَبَّتْ اِلَيْهِ تَبْتِيْلًا زممل ۸ پیامبر به خدا رو آور و از غیر او بدور باش.

بَثُّ بَثُّ پراکنده کردن و بَثُّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ بقره ۱۶۴ فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًا واقعه ۶ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ قارعه ۴ مانند پروانه‌های پراکنده.

- اندوه شدیدی که به ناچار آشکار می‌شود. اِنَّمَا اَشْكُوَا بَثِّي وَحَزْنِي يوسف ۸۶.

بَجَسَ بَجَسٌ خارج شدن و فوران، انفجار اعم است فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اِثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا اعراف ۱۶۰ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اِثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا بقره ۶۰.

بُرْجُ ج بُرْجٌ قصر، کوشک و لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشِيدَةٍ نساء ۷۸ مرگ شما را فرا خواهد گرفت هر چند در برج‌های مستحکم باشید.

- منازل ستارگان وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ بروج ۱ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا فرقان ۶۱.

- آرایش قَرْنٍ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى احزاب ۳۳ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ نور ۶۰.

بَرَكَ بَرَكَ سینه شتر، سینه فراخ بَرُكَةُ آبِ رَاكِدٍ بَرَكَهُ بَرَكَاتٌ بخشش و خیر خدا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ اعراف ۹۶؛ تبارک همیشه با نعمت همراه است فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ مؤمنون ۱۴؛ مبارک چیزی که در آن خیر خدا هست هَذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ أَنْبِيَاءَ ۵۰ اِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ دُخَانَ ۳ نَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا مَوْمُونِ ۱۸.

بَرَمٌ اِبْرَامٌ محکم کردن، ابرام استوار اَمْ اَبْرَمُوا اَمْرًا فَاِنَّا مُبْرِمُونَ زخرف ۷۹ تصمیم محکم بر خطا گرفتند، ما هم اراده محکی در مورد آنان داریم؛ بریم بافته، تابیده شده؛ بَرَمٌ بخیل.

بُرْهَانٌ دلیلی محکم قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ بقره ۱۱۱ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ نساء ۱۷۴؛ بُرْهَانٌ زمان طولانی.

بَزَغٌ بَزُوغٌ طلوع و ظهور بازغ طلوع کننده فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسُ بَازِغَةً انعام ۷۸ فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا انعام ۷۷ بَزَغَ الْحَاجِمُ حجامت‌گر تیغ زد و خون ظاهر شد.

بَسَّ بَسَّ کوبیدن، خرد کردن وَبَسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا واقعه ۵ کوهها به شدت کوبیده و ریز ریز شد؛ به‌استعاره جاری کردن یعنی کوهها جاری شد یوم نسیر الجبال آمده‌است.

بَسْرٌ بَسْرٌ شتاب ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ مدثر ۲۲ عبوس شد و شتاب کرد.

- اخم کردن در آیه عبوس شد و رو ترش کرد بَسُورٌ شیر چون ترش رو است وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ قیامت ۲۴، صورت‌های درهم.

بنّ باده با بوی خوش، ثبات و ماندگاری، استقامت بنان انگستان، چون با انگشت مقاومت می‌کنند، اطراف انگستان بلی قادرین علی آن نسوی بنانه قیامت ۴ وأضربوا منهم کلّ بنان انفال ۱۲ انگستان کفار را در جنگ قطع کنید یعنی استقامت آنان را بشکنید.

تعس تعس لغزشی که برنخیزد، نابودی فتعسا لهم و أضلّ أعمالهم محمد(ص) ۸.

تعب تعب جاری شدن تعبان مار بزرگ که بر زمین جاری است فإذا هی تعبان مبین اعراف ۱۰۷؛ تعبۀ مارمولک یا سوسمار.

ثنی اثنان، اثنتان عدد دو اثنان ذوا عدل منکم مائده ۱۰۶ قالوا ربنا ائتنا اثنتین و احييتنا اثنتین مؤمن ۱۱؛ ثانی دوم، دومین ثانی اثنتین اذهما فی الغار توبه ۴۰؛ مثنی مثنی، دو تا دو تا آن تقوموا لله مثنی و فرادی سبأ ۴۶. ثنی دوبار تکرار لا ثنی فی الصدقة زکات دوبار در سال داده نمی‌شود؛ امرئۀ ثنی زنی که دوبار زاییده.

- اعراض کردن آلا انهم یننون صدورهم هود ۵ منافقان سینه‌های خود را به هم نزدیک کرده تا خود را از پیامبر پنهان نمایند؛ ثانی عطفه لیضل عن سبیل الله حج ۹ مجادله کنندگان، با بی‌اعتنائی نسبت به خدا قصد گمراه کردن مردم دارند.

- بیان نیکبها مثنی دوبار نازل شده و یا چون شایسته ستایش است الله نزل احسن الحدیث کتاباً متشابهاً مثنی زمر ۲۳؛ استثناء خارج کردن از عام پیشین.

جبی جبوة، جبیه گردآوری، جمع کردن مثل آب در حوض، جاییه ج جواب حوض آب وجفان کالجواب سبأ ۱۳.

- گردآوری یجبی الیه ثمرات کلّ شیء قصص ۵۷؛ اجتناء گردآوری انتخابی کذلک یجتبیک ربک یوسف ۶ فاجتباہ ربه فجعله من الصالحین قلم ۵۰ واذاً لم تأتہم بایة قالوا لولا اجتبیته اعراف ۲۰۳ وقتی پیامبر آیه مطلوب مشرکان را نمی‌آورد می‌گفتند: چرا آیات را گرد نیاوردی؛ کنایه از اینکه پیامبر خودش گردآوری می‌کند.

جث جث ریشه کن کردن اجثت من فوق الارض ابراهیم ۲۶؛ مجثه بیلچه باغبانی. جثه برآمدگی بدن یا زمین.

جثم، جثوم به زمین چسبیدن فأصبحوا فی ديارهم جاثمین هود ۶۷؛ جثمان انسان نشسته.

جثی جثی به زانو نشستن و نذر الظالمین فیها جثیاً مریم ۷۲؛ جاثیه به زانو نشسته و تری کلّ امه جاثیه جاثیه ۲۸.

جرف جرف ج جرفه کنار رود که زمینش سست است و سیلاب زیر آن را خورده باشد ام من أسس بئانه علی شفا جرف هار توبه ۱۰۹ کسی که بنیادش را بر لبه‌ی سست سقوط قرار داده؛ جراف پرخور.

-جثّ جثّ ریشه کن کردن اُجثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ ابراهیم ۲۶؛ مَجَثَّه بیلچه باغبانی. جُثَّه برآمدگی بدن یا زمین.

-جُثْم، جُثْم به زمین چسبیدن فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَائِمِينَ هود ۶۷؛ جُثْمَان انسان نشسته

-جثی جثی به زانو نشستن وَنَذَرَ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا مريم ۷۲؛ جاثیه به زانو نشسته وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةً جاثیه ۲۸.

-جَدّ جَدّ پیمودن راه هموار.

قطع کردن ثوب جدید پارچه بریده شده، لباس نو عَادَا كُنَّا تُرَابًا ءَاِنَا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ رعد ۵ عَادَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ ءَاِنَا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ سجده ۱۰ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ ق ۱۵؛ جدیدان شب و روز که همواره جدید می شوند. جَدَّةٌ ج جُدُّد راه روشن. وَمِنَ الْجِبَالِ جُدُدٌ بَيْضٌ فاطر ۲۷. فیض خدا وَأَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا جن ۳ او (خدا) پر فیض است پروردگار ما

- جَدَّ جَدَّ شکستن فَجَعَلَهُمْ جُدَدًا انبیاء ۵۸ بتها را ریزه ریزه قرار داد؛ مَجْدُوذ شکسته، ناپیوسته؛ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُوذٍ هود ۱۰۸ بخشش پیوسته

- جَفَاء جَفَاء خاشاکی که سیل آن را پراکنده می کند فَاَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً رعد ۱۷ کف آب که بدور پرتاب می شود أَجْفَاتِ الْأَرْضِ زمین مثل خاشاک بی برکت شد.

- جَفْن جَفَنَه و ج جِفَان ظرف غذا وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ سباء ۱۳ جنیان برای سلیمان همه چیز درست می کردند از جمله ظروف بزرگ غذا مانند حوضها؛ جَفَنَه چاه کوچک جَفْنُ غُلَاف شمشیر، درخت انگور.

- جَفُو جَفَا آرام بر بستر قرار نگرفتن، خود را از بستر کندن تَتَجَافَى جُنُوبَهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ سجده ۱۶.

- جَمَّ جَمَّ بسیار زیاد جِمَام لبریز بودن پیمانه تُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا فجر ۲۰؛ جُمَّة موی زیاد.

- جَمَح جَمَح، جُمُوح اسب سرکش اسبی که از خوشحالی بتازد. پرداختن به کاری خودسرانه لَوَلُّوا إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ توبه ۵۷ اگر گریزگاهی می یافتند شتابان به سوی آن می رفتند.

- جَنَف جَنَف متمایل شدن از حق فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا بقره ۱۸۲ مُتَجَانِفٍ لِأَثَمٍ مائده ۳ متمایل به گناه.

- جَنَى جَنَى میوه تازه تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا جَنِيًّا مريم ۲۵ وَجَنَّا الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ رَحْمَن ۵۴ میوه رسیده نزدیک؛ جنایت از این ماده به صورت استعاره آمده است، مثل اینکه جانی میوه ای چیده است.

- حَبْر حَبْر اثر زیبا سحاب حَبِير ابر پر باران؛ اَرْضِ مَحْبَرِ زَمِينِ پر بار؛ حَبْر دانشمند پر اثر اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ توبه ۳۱ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ روم ۱۵ آثار شادی در چهره آنان نمایان است.

- **حدب** حَدَبِ ارتفاع، تپه وَ هُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ انبیاء ۹۶ از هر محل مرتفعی عبور می کنند؛ حَدَبِ الظَّهَرِ گوز پشت.

- **حرد** حَرْدٌ منع وَ عَدَوًا عَلَى حَرْدٍ قَادِرِينَ قلم ۲۵ صبح کردند در حالی که در منع فقیران توانا بودند.

- **حری** حَرَى قصد فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا جن ۱۴ هر که اسلام آورد قصد رشد و کمال کرد؛ حری الشیء آن چیز کم شد.

- **حسم** حَسَمَ ریشه کن حُسَامِ شمشیر حُسوم روز نابود کننده ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا حاقه ۷ باد طغیان گر را هفت روز و هشت شب بر قوم عاد مسلط ساخت.

- **حص** حَصَّ حَصَصَهُ تحریک چیزی تا ثابت شود، استوار شدن قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ الْاِنْ حَصْحَصَ الْحَقُّ يوسف ۵۱.

- **حصب** حَصَبٌ مواد آتش اِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ انبیاء ۹۸؛ حاصب باد شدید که سنگریزه را پرتاب کند اَنَا اَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا قمر ۳۴.

- **حط** حَطَّ چیزی را از بالا به پائین آوردن وَ قَوْلُوا حِطَّةً بقره ۵۸ خدایا گناهان ما را فرو ریز.

- **حظر** حَظَرَ چیزی که در آغل نگه داشتن، هر چیز ممنوع از دیگران مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا اسراء ۲۰؛ مُحْتَظَرٌ آنچه در آغل جمع می کنند فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ قمر ۳۱ یک صیحه بر آنها فرستادیم و آنها مثل گیاه خشک آغل شدند؛ حظیره آغل.

- **حفا** حَفَّ احاطه کردن، حلقه زدن وَ حَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلِ كَهْفِ ۳۲ باغ را با درختان خرما پوشاندیم؛ وَ تَرَى الْمَلَائِكَةَ حَاقِقِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ زمر ۷۵.

- **حند** حَنَيْذٌ بریان شده بین دو سنگ داغ اَنْ جَاءَ بِعَجَلٍ حَنِيزٍ هود ۶۹.

- **حنف** حَنَفٌ از گمراهی متمایل به حق شدن برعکس جنف حنيف ميل به حق حَنِيفًا مُسْلِمًا آل عمران ۶۷.

- **حنک** حَنَكٌ چانه احتنک الفرس به اسب لگام زد لَأُحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ اِلَّا قَلِيلاً اسراء ۶۲.

- **حوب** حُوبٌ گناه اِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا نساء ۲؛ تَحُوبٌ دوری از گناه کرد.

- **حوی** أَحْوَى ج حُوّ سبزه، گندمگون الحُوّ خیلی سیاه فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى اعلی ۵ چراگاه را خشک و تیره قرار داد؛ حَوِيَّةٌ ج حوایا روده های حیوان، چربی دو طرف حیوان محتویات شکم اَوَالِحَوَايَا اَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ انعام ۱۴۶ مگر چربی های دو طرف پهلو یا آمیخته با استخوان، به بالشچه دو طرف کوهان شتر نیز گویند، احتواء در بر داشتن احتوا علی الشیء آن را شامل شد، احراز کرد.

- خَبِطَ خَبِطَ ضربه زدن، لگد کوب کردن يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ بقره ۲۷۵، کسی که شیطان بر اثر تماس به او آسیب رسانده است.
- خَبِلَ خَبَالٌ فساد، موجب اختلال و جنون يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا آل عمران ۱۱۸ آنان از هر شری در در مورد شما کوتاهی نمی کنند.
- خَبُو خَبُو فرو نشاندن شعله آتش كَلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا اسراء ۹۷.
- خَرَصَ خَرَصَ ظن، تخمین ان هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ انعام ۱۱۶.
- دروغ قَتَلَ الْخَرَاصُونَ ذاریات ۱۱ مرگ بر دروغگویان.
- خَنَسَ خَنَسَ کنار، پنهان مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ ناس ۴؛ خَنَسَ ستارگانی که به جهت نور خورشید پنهان می شوند. فَلَا أَقْسِمُ بِالْخَنَّاسِ تکویر ۱۵.
- خَنَقَ خَنَقَ خفه شدن؛ مَنخَنَقَهُ خفه شده وَمَا أَهْلٌ لِيغَيِّرَ اللَّهُ بِهِ وَالْمُنْخَنَقَةُ مائده ۳.
- دَحَرَ دَحَرَ طرد کردن، راندن اَخْرَجَ مِنْهَا مَذْمُومًا مَذْحُورًا اعراف ۱۸ خطاب به ابلیس.
- دَحَضَ دَحَضَ باطل کردن دلیل وَ يُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ كهف ۵۶ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةً عِنْدَ رَبِّهِمْ شوری ۱۶.
- دَحُو دَحُو حرکت کردن، غلطیدن وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا نازعات ۳۰.
- دَخَرَ دَخَرَ ذلیل سَيِّدُخُلُونِ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ غافر ۶۰.
- دَسَّ دَسَّ داخل کردن چیزی در چیزی أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ نحل ۵۹.
- دَسَرَ دَسَرَ ج دُسِّلَارٌ میخ وَ حَمَلْنَاهُ عَلَى ذَاتِ الْأَوَاحِ وَ دُسِّرَ قمر ۱۳.
- دَسَى دَسَى فاسد کردن، گمراه کردن قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيَهَا شمس ۱۰.
- ذَرُو ذَرُو جَای بلند ذرَّ الرِّيحِ التُّرَابَ باد خاک را بلند کرد.
- پراکندن وَالذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا ذاریات ۱ سوگند به بادهائی که ابرها را به حرکت در می آورد؛ ذُرِّيَّةٌ فرزند کوچک، فرزندان قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي بقره ۱۲۴.
- ذَعَنَ ذَعَنَ فرمانبردار؛ مُذْعِنٌ مطیع وَ إِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ نور ۴۹ اگر داوری به نفع منافقان باشد، مطیعانه به سوی خدا و پیامبر می آیند.
- ذَهَلَ ذَهَلَ پیش آمدی که موجب حزن شود، غفلت يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ حج ۲.

- ذبیح ذبیح اشاعه، آشکار کردن وَاذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ نِسَاءً ۸۳؛ اذاعه پخش مُذِيع گوینده خبر.

- ردم ردم رخنه را با سنگ بستن أَجْعَلُ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ رَدْمًا كهف ۹۵.

- ردی ردی، ردی در معرض نابودی، هلاک شده مَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى لَيْلٍ ۱۱؛ متردیه حیوانی که از بلندی سقوط کرده و بمیرد وَالْمُتَرَدِّیَةُ مائده ۳.

- رکم ركام انباشته ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا نور ۴۳؛ مرکوم متراکم يَقُولُوا سَحَابٌ مَّرْكُومٌ طور ۴۴

- ریش ریش و ریش ج آرایش و ریش آنچه از لباس عاید می‌شود، زینت، پر مرغ، استعاره برای لباس یوری سَوَاءتِكُمْ وَ رِيشًا اعراف ۲۶ لباسی فرستادیم تا بدی‌های شما را بیوشاند و مایه زینت‌تان باشد.

- ریع ریع مکان بلند اَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً شعراء ۱۲۸ هود به قومش گفت: آیا بر هر مکان بلندی، قصری (نشانه‌ای) می‌سازید؟

- زجر زجر طرد و منع با صدا فَانَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ صافات ۱۹ صیحه‌ی اول؛ فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا صافات ۲ سوگند به نهی کنندگان با صدای عظیم؛ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ قمر ۴ به قدر کافی برای منع از بدی، اخبار گذشتگان برای مکذبان آمده است.

- زجو زجو راندن الَّذِي يُزْجِي لَكُمْ الْفَلَكَ فِي الْبَحْرِ اسراء ۶۶؛ مزجی طرد شده، چیزی بی‌مقدار مؤنث آن مُزْجَاهُ وَ جِئْنَا بِبِضَاعِهِ مُزْجَاهٍ يوسف ۸۸.

- زح زح دور؛ زَحْزَحَ دور شدن از مقر فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ ال عمران ۱۸۵؛ مُزْحَاح دور کننده و مَا هُوَ بِمُزْحِحِهِ مِنَ الْعَذَابِ بقره ۹۶.

- زحف زحف راه رفتنی که پا به زمین کشیده شود مانند بچه یا شتر خسته، استعاره برای حرکت کند لشکر انبوه إِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُولُوهُمْ الْأَدْبَارَ انفال ۱۵.

- سأم سامة دلتنگی لَا يَسْأَمُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ فصلت ۴۹ و هُمْ لَا يَسْتَمُونَ فصلت ۳۸ فرشتگان از عبادت دلتنگ و خسته نمی‌شوند.

- سرب سرب سرایش فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا كهف ۶۱؛ مسارب ج سرب آنکه در راهی در حرکت است وَ مَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَ سَارِبٌ بِالنَّهَارِ رعد ۱۰؛ سراب مثل آب بر اثر تابش آفتاب كَسْرَابٍ بَقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً نور ۳۹.

- سربل سربال ج سربال پیراهن سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ بَأْسَكُمْ نحل ۸۱.

- سكب سكب ریختن و ماء مسكوب واقعه ۳۱ آب پیوسته روان.

- سلّ بیرون کشیدن چیزی یَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لَوَإِذَا نَزَلَ نور ۶۳ خدا برخی از شما را که پناه گرفته‌اند بیرون می‌کشد (می‌شناسد)؛ سَلَالَةٌ چکیده که از چیزی بیرون کشیده می‌شود و لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ مؤمنون ۱۲؛ سِلْسِلَةٌ ج سلاسل زنجیر سَلَسِلًا وَاغْلَالًا و سَعِيرًا انسان ۴؛ سَلْسَبِيلٌ گوارا، روان عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا انسان ۱۸

- سَلَقَ سَلَقَ با دست و زبان حمله کردن سَلَقُوكُمْ بِاللِّسَانِ حَدَادٍ احزاب ۱۹ شما را با زبان تیز آزار دهند.

سَلَكَ سَلَكَ، سَلُوكَ نفوذ و دخول مَا سَلَكْتُمْ فِي سَقَرٍ مَدثر ۴۲ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَاهُ يَنْبِيعَ فِي الْأَرْضِ زمر ۲۱؛ سَلَكَ راه لَتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا نوح ۲۰.

سَنُو سَنَانُورٍ سَاطِعٌ يَكَادُ سَنَابِرِقَهُ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ نور ۴۳.

سَوَاءٌ سَوَاءٌ مَكْرُوهٍ إِنْ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ نحل ۲۷؛ سَوَاءٌ زشت و ضد آن حُسْنِي است ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ آسَأُوا السُّوَاءَ روم ۱۰؛ سَيِّئَةٌ ج سَيِّئَاتٌ زشت و ضد آن حَسَنَةٌ بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً بقره ۸۱؛ سَوَاءٌ هر چیز غیر مستحسن کنایه از بدن عریان كَيْفَ يُوَارِي سَوَاءً أَخِيهِ مائده ۳۱ تا چگونه جسد برادر خود را دفن کند.

سَوْعٌ سَاغٌ گوارا سَائِعًا لِلشَّارِبِينَ نحل ۶۶ وَا لَا يَكَادُ يُسِيغُهُ اِبْرَاهِيمَ ۱۷ به زحمت جرعه جرعه آب صدید سر می‌کشد و حاضر نیست به میل خود از آن بخورد.

سَوَّلَ تَسْوِيلٌ تَزْيِينٌ به چیزی مورد نظر و كَذَلِكَ سَوَّلْتُ لِي نَفْسِي طه ۹۶ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَا أَمَلَى لَهُمْ محمد(ص) ۲۵.

سُومٌ سَامٌ به سرعت در پی چیزی رفتن سَامٌ مَجْبُورٌ كَرِدُ يَسُومُونَكَ سُوءَ الْعَذَابِ بقره ۴۹ عذاب بدی بر شما تحمیل می‌کرد؛ سَيِّمًا عِلَامَتٌ سَيِّمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ فَتَحَ ۲۹؛ مَسُومَةٌ عِلَامَتٌ گزاری شده وَالْخَيْلِ الْمَسُومَةِ آلِ عِمْرَانَ ۱۴ اسبهای معین و ممتاز؛ خرید و فروش صاحب السلعة احق بالسوم رها کردن حیوان برای چرا مِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ نحل ۱۰ خدا برای شما درختانی (گیاهانی) فرستاد که در آن حیواناتتان را به چرا می‌برید.

سَهْلٌ سَهْلٌ ج سُهُولٌ زمین پهناور و صَافٌ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا اعراف ۷۴ سهل الخلق خوش خلق.

سَيِّبٌ سَائِبَةٌ ج سَيِّبٌ و سَوَائِبٌ رها شده، شتر یا بنده رها شده مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَا لَا سَائِبَةٍ مائده ۱۰۳.

شَتٌّ شَتٌّ ج أَشْتَاتٌ پراکنده يَوْمَئِذٍ يَصُدُّرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا زلزله ۶؛ شَتِّتَ ج شَتَّى مختلف ان سَعَيْكُمْ لَشَتَّى لَيْلٍ ۴ شَتَّانَ اسْمُ فَعْلٍ، دُورٌ شَتَاءٌ زَمِسْتَانٌ اِيْلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ قريش ۲.

شَرِدٌ شَرِدٌ رِفَاتَرِي مَوْجِبٌ عَبْرَتٌ فَمَا تَتَّقَنَّهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِدَ بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ انفال ۵۷ چنانچه کفار را یافتید رِفَاتَرِي عَبْرَتِ آمِيزٌ بَا أَنَانَ كُنَيْدٌ.

شَرَدِمَ شَرَدِمَةً ج شَرَادِمٍ و شَرَادِيمٍ گروه جدا افتاده اِنَّ هَؤُلَاءِ لَشَرْدِمَةٌ قَلِيلُونَ شعراء ۵۴ سخن فرعون در مورد قوم موسی(ع).

شَرَطَ شَرَطَ ج اَشْرَاطٍ نشانه تحقق چیزی اَنْ تَأْتِيَهُمْ بَعْتَةٌ فَقَدْ جَاءَ اَشْرَاطُهَا مُحَمَّد(ص) ۱۸.

شَطَّ شَطَطَ مصدر، دور شدن زیاد به کنایه ظلم لَقَدْ قُلْنَا اِذَا شَطَطًا كهف ۱۴، اگر غیر خدا را به معبودی بپذیریم سخن به ظلم گفته‌ایم فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَ لَا تَشْطِطْ ص ۲۲ سخن شاکیان داود(ع).

شَغَفَ شَغَفَ غَشَاءً دور قلب قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا يوسف ۳۰ محبت یوسف در پرده دل زلیخا جا گرفته بود.

شَوَى شَوَى گوشت بریان يَغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهُ كهف ۲۹؛ شَوَى دست و پا، هر عضوی که نقص آن موجب مرگ نشود نَزَاعَةٌ لِلشَوَى معارج ۱۶ شعله‌های آتش سوزان است و بریان می‌کند.

صَدَى صَدَى پژواک صدا تَصْدِيَةٌ هر صدایی چون پژواک که غنا نداشته باشد، کف زدن مَا كَانَ صَلَاتِهِمْ عِنْدَ الْبَيْتِ اِلَّا مَكَاءً وَ تَصْدِيَةٌ انفال ۳۵ چیزی جز سوت و کف نیست؛ تَصَدَّى توجه کردن چون صدای پژواک که برمی‌گردد اَمَّا مَنْ اسْتَعْنَى فَاَنْتَ لَهُ تَصَدَّى عبس ۵ و ۶ آنکه توانگر است، تو به او روی می‌آوری.

صَرَمَ صَرَمَ قطع کردن، چیدن اِذْ اَقْسَمُوا لِيَصْرِمْتَهَا مُصْبِحِينَ قلم ۱۷ (داستان باغ) اَنْ اَعْدُوا عَلَيَّ حَرْثَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ صَارِمِينَ قلم ۲۲؛ صریم قطعه‌ای از شنزار فَاصْبَحْتُ كَالصَّرِيمِ قلم ۲۰ آن دو باغ چون قطعه‌ای از شنزار گردید.

صَغُو صَغُو میل، متمایل شدن، کج شدن وَ لَتَصْعَى اِلَيْهِ اَفْنِدَةٌ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ انعام ۱۱۳ اِنْ تَتُوبَا اِلَيَّ اللّٰهُ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا تحریم ۴ اگر توبه کنید به نفع شماست چرا که دل‌های شما از حق منحرف شده‌است.

صَلَى صَلَى بر افروختن آتش اِصْلُوهَا الْيَوْمَ يس ۶۴ امروز وارد دوزخ شوید فَعْلُوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلَّوهُ حاقه ۳۱؛ صَلَى مصدر، سوختن ثُمَّ لَنَحْنُ اَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ اَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا مريم ۷۰؛ صال وارد شده در آتش اِلَّا مَنْ هُوَ صَالِ الْجَحِيمِ صافات ۱۶۳؛ اصطلاء گرم شدن با آتش اَوْ اَتَيْكُمْ بِسِهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ نمل ۷ موسی(ع) به همسرش گفت...

صَوَعُ صَوَاعُ ج صِيعَانٍ پیمانانه، ظرف آبخوری قَالُوا نَفَقِدُ صَوَاعَ الْمَلِكِ يوسف ۷۲.

صَيْصُ صَيْصَةٌ ج صِيَاصِي دژ، شاخ گاو، چنگال خروس که موجب دفع دشمن می‌شوند وَ اَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صِيَاصِيهِمْ احزاب ۲۶ خداوند گروهی از اهل کتاب حامیان مشرکان را از قلعه هایشان پایین کنید.

ضَهَى ضَهَأُ همان، شبیه يَضَاهُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا توبه ۳۰ سخنان یهود و نصارا شبیه سخنان کفار است.

ضَيَّرَ ضَيَّرَ ضرر رساندن لَا ضَيْرَ اِنَّا اِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ شعراء ۵۰.

ضیضی ضیضی منع، نقص ضیضی ناقص، ظالمانه تَلْكَ إِذَا قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ نَجْم ۲۲.

طحا طَحُوْا پهن کردن مانند دحو وَالْأَرْضِ وَا مَا طَحِيهَا شمس ۶.

ظعن ظَعْنٌ کوچ یَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَا یَوْمَ إِقَامَتِكُمْ نحل ۸۰؛ ظَعْنَةٌ هودج شتر به استعاره به زن ظَعْنِیْنَه گویند چون هودج نشین است.

عبا عَبَا ج اعباء سنگینی، قدر و وزن قُلْ مَا یَعْبُوْا بِكُمْ رَبِّی لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فِرْقَان ۷۷ پروردگارم برای شما ارزشی قائل نیست اگر دعای شما نباشد.

عتل عَتَلٌ با خشونت کشیدن و بردن چیزی فَاعْتَلَوْهُ اِلَى سَوَاءِ الْجَحِیْمِ دخان ۴۷؛ عَتَلٌ پرخور که هر چیز را با خشونت به سوی خود می کشد عَتَلٌ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِیْمٌ قلم ۱۳؛ بعد از اینها، پرخور و بد نام است.

عربّ لِبَارِّ بیماری پوستی جرب. عار ضرر و زیان فَتَصِیْبِكُمْ مِنْهُمْ مَعْرَةٌ بَغَیْرِ عِلْمٍ فتح ۲۵ اگر مؤمنانی از شما از بین نمی رفتند و این عیبی و عاری نا آگاهانه برای شما حساب نمی شد، خدا در حدیبیه مانع جنگ نمی شد؛ مُعْتَرٌّ حاجتمند اَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ حج ۳۶.

عزوه عِزَّةٌ ج عِزِّیْنَ گروههای متفرق عَنِ الْیَمِیْنِ وَا عَنِ الشِّمَالِ عِزِّیْنَ معارج ۳۷ کفار از راست و چپ گروه گروه به طمع رفتن به بهشت نزد تو (پیامبر) می آیند.

عطل عَطَلٌ مهمل، معطل وَا بِئْرٍ مَّعَطَلٌ وَا قَصْرٍ مَّشِیْدٍ حج ۴۵ چه بسیار چاه بی صاحب و قصر محکم به جای مانده.

عنت عَنَتٌ سختی، هلاکت لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ نساء ۲۵ ازدواج با کنیزان برای کسی است که بترسد از نظر جنسی به زحمت افتد؛ اِعْنَاتٌ به سختی انداختن وَا لَوْ شَاءَ اللّٰهُ لَأَعْنَتَكُمْ بقره ۲۲۰ اگر خدا بخواهد در مورد حال ایتم شما را به زحمت می اندازد.

عنو عَنَا خاضع و خوار عَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَیُّوْمِ طه ۱۱۱.

عوق عَائِقٌ بازدارند از خیر مَعُوَّقٌ باز دارنده از خیر قَدْ یَعْلَمُ اللّٰهُ الْمُعَوِّقِیْنَ مِنْكُمْ احزاب ۱۸؛ نام بت وَا لَا یَعُوْثَ وَا یَعُوْقُ وَا نَسْرًا نوح ۲۳.

عیر عِیْرٌ ج عِیْرِ کاروان وَالْعِیْرِ الَّتِیْ اَقْبَلْنَا فِیْهَا یوسف ۸۲ خبر دزدی بنیامین را از قافله ای که در آن بودیم بپرس؛ وَا کَمَا فَصَلَتِ الْعِیْرُ یوسف ۹۴ وقتی کاروان از مصر جدا شد.

عرو عَرُوْا شیفته شدن غِراء مواد چسبنده فَاعْرِیْنَا بَیْنَهُمْ الْعِدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ مائده ۱۴، به خاطر پیمان شکنی، بین مسیحیان دشمنی انداختیم، دشمنی همواره با آنان است؛ اَعْرَى تحریک کرد لَنْعْرِیَنَّكَ بِهِمْ احزاب ۶۰ اگر منافقین دست برندارند تو را بر آنها می شورانیم.

غَزَلٌ مصدر به معنای مفعول، تابیده و لَا تَكُونُوا كَالَّذِي نَقَصَتْ غَزَلَهَا نحل ۹۲.

عَصَى غَصَى فشرده شدن گلو غَصَّةٌ در گلو گیر کردن چیزی مثل استخوان و طَعَاماً ذَا غُصَّةٍ مزمل ۱۳ و غذای گلو گیر جهنم.

عَمَزَ عَمَزَ اشاره به عیب و إِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ مطففین ۳۰ چون از کنار مؤمنان می گذشتند با اشاره چشم و ابرو عیبجویی می کردند.

عَوَّلَ غَوَّلَ فاسد کردن نامحسوس، هلاک کردن نامحسوس لَا فِيهَا غَوْلٌ و لَا هُمْ عَنْهَا يُنْزِفُونَ صافات ۴۷ شراب بهشتی هلاکت و تباهی ندارد و کسی از آن مست نمی شود.

عَوَى عَوَى جهالت حاصله از اعتقاد فاسد مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ و مَا عَوَى نجم ۲ و بُرَزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ شعراء ۹۱؛ در آیه فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا (مریم ۵۹) غَى یا به معنای قبل است و یا به معنای عذاب است از باب تسمیه مسبب به نام سبب. در آیه و عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى (طه ۱۲۱) یا به معنای قبل است و یا به معنای خسران و نرسیدن به خواسته است اغواء به جهالت انداختن لَأَزِينَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ و لَأَغْوَيْنَهُمْ حجر ۳۹.

- مراد از اغوای خدا، عقوبت به سبب اغوای خود است إِنَّ كَانَ اللَّهُ يَرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هود ۳۴ خطاب نوح(ع) به قوم خود.

غَمِضَ غَمِضَ ناقص شدن و غَمِضَ الْمَاءَ هود ۴۴، آب فرو رفت و مَاتَ غَمِضَ الْأَرْحَامُ رعد ۸ آنچه ارحام کم می کنند و پیش از موعد می زاینند.

فَتَّرَ فَتَّرَ سکون بعد از سختی و ضعف بعد از قوت لَا يُفْتَرُّ عَنْهُمْ و هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ زخرف ۷۵ عذاب دوزخیان کم نمی شود و آنها همواره در جهنم می مانند؛ يَسْبَحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يُفْتَرُونَ انبیاء ۲۰ فرشتگان شب و روز تسبیح گویند و آرام نمی شوند؛ فَتْرَةَ جِ فَطَّرَاتٍ دوره سکون و آرامش بعد از حدت و زبری قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرَّسْلِ مائده ۱۹.

فَتَنَ فَتَنَ گداختن طلا در آتش تا خالص و ناخالص آشکار شود، فَاتِنَ اسم فاعل، گمراه کننده مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ صافات ۱۶۲.

فَجَوْهٌ فَجَوْهٌ فضای خالی وسیع وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ كهف ۱۷ اصحاب كهف در محل گسترده غار بودند.

فَرَى فَرَى بریدن پوست افتراء دروغ از خود ساختن و مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِباً انعام ۴۱؛ فَرَى جعل چیزی ساختگی و بزرگ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً فَرِيًّا مریم ۲۷؛ مُفْتَرَى مجعول قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُفْتَرَى قصص ۳۶؛ مُفْتَرَى جاعل دروغ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ نحل ۱۰۱.

فَزَّ تَرَسٌ، سرگردانی، ناخشنودی استغزّ تحریک کرد او را هُل داد، راند وَأَسْتَفَزُّ مَنْ اسْتَطَعَتْ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ اسراء ۶۴ هر کس را می‌توانی با صدایت تحریک کن؛ فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ مِنَ الْأَرْضِ اسراء ۱۰۳ فرعون خواست بنی اسرائیل را ریشه کن کند.

فَصُو أَفْضَى رسیدن، وارد شدن، به‌کنایه در مجامعت استعمال می‌شود وَ كَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ نساء ۲۱ چگونه مهر را از همسران می‌گیرید در حالیکه با هم آمیزش داشته‌اید؛ اِضْأ یکی شدن قبل و دبر زن.

فَصِمَ فَصْمٌ، اِنْفِصَامٌ بریده شدن، شکسته شدن فَفَدَا سَتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا اِنْفِصَامَ لَهَا بقره ۲۵۶.

فَضَّ فَضٌّ شکستن، پراکنده شدن وَ اِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا اِنْفَضُّوا إِلَيْهَا جمعه ۱۱؛ فَضَّةٌ نقره وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ توبه ۳۴.

فُورٌ فُورٌ جوشش شدید آتش یا غضب و یا دیگ حَتَّى اِذَا جَاءَ اَمْرُنَا وَ فَارَ التَّنُورُ هود ۴۰ وقتی فرمان ما رسید و تنور جوشیدن گرفت؛ سَمِعُوا لَهَا شَهيقًا وَ هِيَ تَفُورُ ملك ۷ وقتی به جهنم انداخته شوند صدای وحشتناکی می‌شنوند و آن پیوسته می‌جوشد.

- فوری وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فُورِهِمْ هَذَا آل عمران ۱۲۵ اگر دشمن به همین زودی بر شما بیاید...

فَنَّ جَ اَفْنَانٍ شاخه‌ای که برگش تازه یا رنگی باشد ذَوَاتَا اَفْنَانٍ رحمن ۴۸.

فَنَدٌ تَفْنِيدٌ نظر کسی را ضعیف دانستن لَوْلَا اَنْ تَفْنِدُونَ يوسف ۹۴ يوسف را احساس می‌کنم اگر مرابه نادانی نسبت ندهید.

فَقْتَرٌ قَتْرٌ تنگی در معیشت، ضد اسراف وَالَّذِينَ اِذَا اَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا وَ كَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا فرقان ۶۷؛ فَتُورٌ بخیل وَ كَانَ الْاِنْسَانُ قَتُورًا اسراء ۱۰۰؛ مُقْتَرٌ تنگدست وَ عَلَى الْمُقْتِرِ قَدْرُهُ بقره ۲۳۶؛ قَتْرٌ دودی که از سوختن چوب و یا کباب بلند می‌شود. تَرَهَقَهَا قَتْرَةٌ عبس ۴۱ دود تاریکی گناهکاران را پوشانده است.

قَتَا قِتَاءٌ خیارِ مَنْ بَقَلِهَا وَ قِتَاءِهَا وَ قَوْمِهَا بقره ۶۱.

قَحْمٌ قَحْمٌ بزرگ قُحُومٌ سالخورده اِقْتِحَامٌ قرار گرفتن در سختی، سخت فَلَا اِفْتِحَامَ الْعَقَبَةَ بلد ۱۱ ولی انسان از گردنه سخت نگذشت؛ هَذَا فَوْجٌ مُقْتَحِمٌ مَعَكُمْ ص ۵۹ به طاغیان گویند این گروهی است که همراه شما وارد جهنم سخت می‌شوند.

قَذَفٌ قَذْفٌ انداختن، پرتاب کردن فَاَقْذِفِيهِ فِي الْاِيمِّ طه ۳۹ وَ قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ احزاب ۲۶.

قَرَحٌ قَرْحٌ زخم خارجی و قُرْحٌ زخم درونی مانند دمل قَرْحٌ جِرَاحٌ اِنْ يَمْسَسُكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ آل عمران ۱۴۰؛ قُرْحٌ درد.

قَرُصٌ قَرُصٌ بریدن، قطع کردن، دور شدن و إِذَا غَرَبَتْ تُقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشِّمَالِ كهف ۱۷ هنگام غروب، خورشید از آنها کناره می‌گرفت.

قَرَفٌ اِقْتِرَافٌ کندن پوست درخت یا کندن پوست زخم، به‌استعاره برای اکتساب خوب یا بد بکار می‌رود وَلِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ انعام ۱۱۳، و انجام دهند هر گناهی که بخواهند انجام دهند؛ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا سُورَى ۲۳.

قَسٌّ قَسٌّ جستجوی چیزی شبانه قسقاس، قسقس راهنمای شب قسبیس پیشوای دینی مسیحیان ذَلِكَ بَانَ مِنْهُمْ قَسْبِيسِينَ وَ رُهْبَانًا مائده ۸۲.

قَسْرٌ قَسْرٌ غلبه قَسْرَةَ شِيرٍ بیشه قَرَّتْ مِنْ قَسْرَةِ مَدَثَرٍ ۵۱ در قیامت مکذبان چون گورخرانی رمیده‌اند که از شیر فرار می‌کنند.

قَصْفٌ قَصْفٌ شکست قاصف باد شدیدی که همه چیز در هم شکند فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِنَ الرِّيحِ اسراء ۶۹ آیا در امان هستید از اینکه تند بادی کوبنده بر شما فرستد.

قَضٌّ قَضٌّ خراب شدن فَوَجَدَا فِيهَا جِدَاراً يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ فَاقَامَهُ كهف ۷۷.

قَطْفٌ قَطْفٌ چیدن قَطْفٌ جِ قُطُوفٍ میوه چیده شده قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ حَاقَةُ ۲۳ میوه‌های در دسترس و ذَلَّلْتُ قُطُوفُهَا تَذَلِيلاً انسان ۱۴ چیدن میوه‌های بهشتی آسلن آسان است.

قَطْمِيرٌ قَطْمِيرٌ نقطه‌ای کوچک در پشت هسته خرما، چیز بی‌ارزش و کم وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ فاطر ۱۳ آنچه شما به جای خدا می‌خوانید مالک اثر پوست هسته خرما نیستند.

قَطْنٌ قَطْنٌ پنبه؛ قُطُونٌ محل اقامت؛ قَطْنٌ بالای ران و زیر کمر؛ قَطْنٌ بین دو ران انسان؛ يَقْطِينُ گیاهی بدون ساقه که بر زمین پخش شود مانند خیار، خربزه و کدو وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ صافات ۱۴۶.

قَلَدٌ قَلَدٌ تابیدن قِلَادَةٌ جِ قَلَائِدٌ تابیده شده‌ای که به گردن می‌اندازند وَاللَّاهِدِيُّ وَاللَّقَلَائِدَ مائده ۲ قربانی که به گردنش چیزی آویزان می‌کردند، و گردن را احاطه می‌کند؛ لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ زمر ۶۳، چیزی که آسمان‌ها و زمین را احاطه می‌کند از آن اوست شاید مراد تکیه آسمان‌ها و زمین باشد.

قَمِصٌ قَمِصٌ جِ قَمِصٌ و أَقْمِصَةٌ و قَمِصَانٌ پیراهن اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا يوسف ۹۳.

قَمَطْرٌ قَمَطْرٌ شدیداً يَوْمًا عَبُوسًا قَمَطْرِيًّا انسان ۱۰.

قَمَعٌ قَمَعٌ قَهْرٌ؛ مِقْمَعَةٌ جِ مَقَامِعٌ گرز وَلَهُمْ مَقَامِعٌ مِنْ حَدِيدٍ حج ۲۱.

قنطر قنطَرَةٌ، پل قنطار ج قناطر مال زیاد چون همانند پل، زندگی با آن جریان می‌یابد. مبلغ قنطار چهل اوقیه، دویست اوقیه، هزار و یا دویست دینار و پر پوست گاو طلا گفته شده‌است و مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ آلِ عِمْرَانَ ۷۵.

قلى قَلِيٌّ بغض ما وَدَعَكَ رَبِّكَ وَمَا قَلَى ضحی ۳ پروردگارت تو را رها نکرده و به تو خشم ننموده است؛ قالی ج قالین اسم‌فاعل، دشمنی کننده قَالَ إني لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ شعراء ۱۶۸ لوط به قومش گفت من دشمن عمل شما هستم.

قوع قَاعٌ، قيع ج قيعان زمین هموار فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا طه ۱۰۶ خدا زمین را صاف و بی آب و گیاه رها می‌سازد؛ كَسْرَابٍ بِقَيْعَةٍ نور ۳۹.

قنوج قِنُوجٍ قِنُوان شاخه‌ای که شاخه‌های کوچکتر داشته باشد مِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنُوانٌ دَانِيَةٌ انعام ۹۹.

كَبَّ كَبَّ به رو انداختن فَكَبَّتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ نمل ۹۰؛ مَكَبَّ به رو افتاده أَقْمَنَ يَمْشِي مَكْبًا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى ملك ۲۲؛ كُبِيبٌ واژگون، نگونسار فَكَبِّبُوا فِيهَا هُمْ وَالْعَاوَنَ شعراء ۹۴ معبودان دروغین و پیروان گمراهشان در آتش نگونسار می‌شوند.

كثب كَثِيبٌ ج كُثْبٌ و كُثبان تپه‌ای از شن وَ كَانَتْ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَهِيلاً مزمل ۱۴ کوهها به صورت شن نرم در می‌آید.

كدح كَدْحٌ تلاش با رنج يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا انشقاق ۶.

كشط كَشَطٌ پوشش چیزی را برداشتن وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ تَكْوِير ۱۱، وقتی پرده از آسمان برداشته شود.

كفت كِفَاتٌ جمع کردن، محل جمع أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا مرسلات ۲۵ آیا زمین را محل اجتماع انسان‌ها قرار ندادیم.

كمه كَمَةٌ کوری أَكْمَهُ ج كُمَةٌ کور مادر زاد وَ أَبْرِيءُ الْأَكْمَةِ وَالْأَبْرَصَ آلِ عِمْرَانَ ۴۹.

كن كِنٌّ ج أَكْنَانٌ چیزی که در آن چیزی را مخفی کنند، پناهگاه وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا نحل ۸۱ وَ رَبِّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَ مَا يُعْلِنُونَ قصص ۶۹؛ كِنَانٌ ج أَكْنَنَةٌ پوششی که چیزی در آن مخفی کنند وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ انعام ۲۵ بر دل‌های منافقین پوششی قرار دادیم تا (توحید را) نفهمند مکنون پوشیده کانهن بِيضٌ مَكْنُونٌ صافات ۴۹ إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ واقعه ۷۷ و ۷۸.

كنس كَنَسٌ نِهَانٌ؛ كَانِسٌ ج كُنَّسٌ پنهان شونده الْجَوَارِ الْكُنَّسِ تَكْوِير ۱۶ ستارگانی که از دیده‌ها پنهان شوند.

كهل كَهْلٌ موی سفید، بین سی تا چهل سالگی، کسی که موی سفیدش آشکار شد وَيَكَلِّمَ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا آلِ عِمْرَانَ ۴۶.

لَزِبَ لَازِبٍ ثَابِتٍ، چسبنده اِنَا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ صَافَاتٍ ۱۱.

لَدَدَ دَشْمَنِی اَلَدَّ دَشْمَنِی سِرْسَخْتِ وَ هُوَ اَلْدَّ اَلْخِصَامِ بقره ۲۰۴ وَ تُنْذِرَ بِهِ قَوْمًا لَدَّا مَرِيْمَ ۹۷ قرآن را بر تو آسان ساختیم تا دشمنان سرسخت را به آن انداز دهی.

لُعْبِ لُعُوبٍ سَخْتِي وَ مَا مَسَّنَا مِنْ لُعُوبٍ ق ۳۸ در خلقت آسمانها و زمین سختی به ما نرسیده لا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ فَاطِر ۳۵ در بهشت نه رنجی به ما رسد و نه سختی.

لَفْتٍ لَفْتٍ بَرَّگَرْدَانْدَنْ قَالُوا اَجِئْتَنَا لِتَلْفِتْنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ اَبَانًا يُونِسَ ۷۸.

لَوْذٍ لَوْذٍ پِنَاهِ بَرْدَنْ قَدْ يَعْلَمُ اللّٰهُ الَّذِيْنَ يَتَسَلَّلُوْنَ مِنْكُمْ لَوْ اِذَا نُوْرٌ ۶۳ یعنی خدا کسانی که پشت سر دیگران پنهان می شوند می داند.

لَمَحٍ لَمَحٍ دَرخَشَشِ كَلْمَحِ الْبَصْرِ نَحْلَ ۷۷.

لَوِيٍّ لَوِيٍّ بَرَّگَرْدَانْدَنْ لَوُوًّا رُوْسَهُمْ مَنَافِقُوْنَ ۵ يَلُوُوْنَ اَلْسِنَتَهُمْ بِالْكِتَابِ اَلْ عَمْرَانَ ۷۸ برخی یهودیان، هنگام تلاوت کتاب خدا، زبان خود را می گردانند تا تصور کنی آنچه می خوانند کتاب خداست لِيَّا بِالْسِنَتِيْهِمْ نِسَاءً ۴۶ برخی یهودیان، حقایق را با زبان خود می گردانند دروغ گفت.

لَهْثٍ لَهْثٍ دَر اَوْرْدَنْ زَبَانَ بَه خَاطِرِ تَشْنِگِي وَ خَسْتِگِي فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ اِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ اَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ اَعْرَافَ ۱۷۶.

مَحْصٍ مَحْصٍ خَالِصِ كَرْدَنْ، زِدُوْدَنْ عَيْبِ لِيْمَحِّصِ اللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اَلْ عَمْرَانَ ۱۴۱.

مَخْرٍ مَخْرٍ شِكَافْتَنْ مَخْرَتِ السَّفِيْنَةِ كَشْتِي دَرِيَا رَا شِكَافَتْ وَ تَرَى الْفُلْكَ مَوَاخِرَ فِيْهِ نَحْلَ ۱۴.

مَشْحٍ مَشْحٍ جِ اَمْشَاجٍ مَخْلُوْطٍ مِنْ نُّطْفَةٍ اَمْشَاجِ اِنْسَانٍ ۲ نطفه ای که خدا در آن نیروهای گوناگونی به هم آمیخته است.

مَعْرٍ مَعْرٍ جِ اَمْعَزٍ وَ مَعِيْزِ بَزٍ وَ مِنْ اَلْمَعْرِ اِثْنِيْنَ اِنْعَامَ ۱۴۳.

مَطِيٍّ مَطِيٍّ رَاهِ رَفْتَنْ بَا تَكْبَرٍ ثُمَّ ذَهَبَ اَلِيْ اَهْلِهِ يَتَمَطَّى قِيَامَتِ ۳۳ متکبران به سوی خانواده اش قدم بر می داشت.

مَكُوٍّ مَكَاءٍ سُوْتِ زَدَنْ، صَفِيْرٍ كَشِيْدَنْ وَ مَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ اِلَّا مَكَاءً وَ تَصَدِيَةً اِنْفَالِ ۳۵.

مَعِيٍّ مَعِيٍّ، مَعِيٍّ جِ اَمْعَاءِ رُوْدَه وَ سَقُوًّا مَاءً حَمِيْمًا فَقَطَعَ اَمْعَائِهِمْ مُحَمَّدٍ (ص) ۱۵.

مِيْرٍ مِيْرَةٍ خَوْرَاكِ وَ نَمِيْرٍ اَهْلُنَا يُوْسُفَ ۶۵ بنیامین را با ما روانه کن تا برای خانواده خود خوراکی تهیه کنیم.

مور مور حرکت به شتاب یوم تمور السماء موراً طور ۹.

نای نای اعراض کردن، دور شدن و اذا انعمنا علی الانسان اعرض و ننا بجانبه اسراء ۸۳.

نبر نبر لقب تنابز بر یکدیگر لقب گذاشتن و لا تنابزوا باللقاب حجات ۱۱.

نتق نتق جذب کردن، کشیدن و اذ نتقنا الجبل فوقهم اعراف ۱۷۱ وقتی کوه را چون سایبانی بر سرشان کشیدیم (بلند کردیم).

نسف نسف چیزی از بیخ کردن یسفها ربی نسفا طه ۱۰۵ پروردگرم کوهها را متلاشی می‌کند.

نشط نشط حرکت از جایی به جایی، بیرون کشیدن دلو از چاه، گره زدن طناب و النشاطات نشطاً نازعات ۲ ستارگانی که از شرق به غرب و بعکس در حال حرکت هستند یا مراد فرشتگانی است که روح از بدن خارج می‌کنند چنانچه دلو از چاه، یا فرشتگانی که امور را به هم گره می‌زنند.

نعس نعس خواب سبک ثم انزل علیکم من بعد العم امته نعاساً آل عمران ۱۵۴.

نفس نفس پراکندن، زدن پنبه اذ نفست فيه عنم القوم انبياء ۷۸ وقتی داود و سلیمان(ع) در باره کشتزاری که گوسفندان بی چوپان پراکنده بودند، قضاوت می‌کردند. منفوش پنبه حلای شده و تكون الجبال کالعهن المنفوش قارعه ۵.

نوش نوش گرفتن، دست یافتن و آتی لهم التناوش من مکان بعيد سبأ ۵۲ چگونه می‌توانند از دور به ایمان دست یابند.

وأل مؤئل پناهگاه لن یجدوا من دونه مؤئلا كهف ۵۸.

وشی شیه رنگ، رنگ مختلف با رنگ اصلی مسلمة لاشیه فیها بقره ۷۱.

وطأ وطاء قدم نهادن و أرضاً لم تطوها احزاب ۲۷، به استعاره به معنای پابرجا و استقامت ان ناشئة الیل هی اشد و طأ مزمل ۶ نماز شبانه پابرجاتر است (نماز شب موافقت بیشتری با مثلاً دل انسان با ایمان دارد)، مواطاه موافقت یحلونه عاماً و یحرمونه عاماً لیواطئوا عده ما حرم الله توبه ۳۷ یک سال ماه حرام را حلال و یک سال حرام می‌کنند تا موافق ماه‌های حرام باشد.

ولج ولج دخول و لوج دخول در جای تنگ حتی یلج الجمل فی سم الخیاط اعراف ۴۰؛ ولیجه فرد مورد اعتماد و غیر خویشاوند و لم یتخذوا من دون الله و لارسوله و لا المؤمنین ولیجه توبه ۱۶.

هز هز تکان شدید و هزی الیک بیذع النخله مریم ۲۵ اهتزاز تکان خوردن فاذا انزلنا علیها الماء اهترت و ربته و انتبت من کل زوج بهیج حج ۵ وقتی آب باران بر آن می‌فرستیم، زمین به حرکت در می‌آید و از هر نوع گیاهان زیبا می‌رویاند.

هَشِمٌ هَشِمٌ شکستن چیز سست هَشِيمٌ به معنای مفعول، شکسته شده فَاصِّحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيحُ كهف ۴۵
زندگی دنیا چون گیاهی است که بعد از مدتی می‌خشکد و باد آن را می‌پراکند؛ هَاشِمَةٌ زخم سر که به
شکستن استخوان سر برسد.

هَضُمٌ هَضُمٌ درهم آمیخته وَ زُرُوعٍ وَ نَخْلٍ طَلَعَهَا هَضِيمٌ شعراء ۱۴۸، در بهشت زراعت‌هایی است که
میوه‌هایش برهم چیده شده‌است؛ به استعاره به معنای ستم و نقص حق فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَ لَا هَضْمًا طه ۱۱۲ هر
مومنی کار شایسته کند، نه از ظلم می‌ترسد و نه کم شدن حقش.

هَمْدٌ هَمْدٌ خاموش شدن آتش ارض هَامِدَةٌ زمین خشک وَ تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً حج ۵.

هُورٌ هُورٌ انهدام، سقوط فَأَنْهَارٌ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ توبه ۱۰۹ کسی که بنیادش را بر پرتگاه سقوط قرار داده در
آتش جهنم بیفتد؛ هار اسم‌فاعل، سقوط کننده عَلَى شَفَا جُرْفٍ هَارٍ توبه ۱۰۹ کسی که بنیادش را بر پرتگاه
سقوط قرار داده است.

هَيْجٌ هَيْجٌ خشک شدن ثُمَّ يَهِيحُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا زمر ۲۱.